

بدر در محاق: مضامین شعری و شیوه شاعری بدر چاچی

دکتر علی محمد گیتی‌فروز*

عمق خصایص انسانی و تکلف و تصنعی که در سخن او وجود دارد سبب شده است که شعر «بدر» در «محاق» فراموشی و گمنامی قرار گیرد و به میان مردم راه نیابد. با وجود اینها اقبال ادیبان پارسی گوی هند به شعر بدر به مراتب بیش از توجه ادب دوستان ایرانی به آن بوده است. غربت بدر در ایران تا به آنجاست که جز آنچه دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب *تاریخ ادبیات خود راجع* به وی نوشته است، تاکنون حتی یک مقاله مستقل درباره او منتشر نشده است در حالی که به گواهی تذکره‌ها، در شبه قاره، مدرسان به تدریس شعر بدر مباحث می‌کرده‌اند و شرحهای متعدد بر دیوان او نوشته‌اند.

مضامین شعر بدر

هنر و مهارت بدر چاچی بیشتر در سرودن قصیده است و قطعه‌های او عمدتاً متضمن تکرار ساده‌تر همان مضامینی است که در قصاید آمده است.

مقدمه (تشیب) این قصاید غالباً درباره طلوع و غروب خورشید، آمدن بهار، بیان اوصاف معشوق، وصف خزان، وصف آسمان شب، توصیف باده و ساغر، دعوت به

چکیده: بدر چاچی از شاعران قرن هشتم هجری و از پیروان توانای سبک خاقانی است که تاکنون شعر او چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله پس از معرفی اجمالی شاعر و بیان موقعیت او در نزد ادیبان پارسی‌گوی هند، مضامین شعر و شیوه شاعری وی مورد بحث قرار خواهد گرفت و در پایان نیز برخی از ویژگیهای کم‌کاربرد شعر او ارائه خواهد شد.

کلیدواژه: بدر چاچی، شعر قرن هشتم، شعر مصنوع، بدرچاچی و خاقانی، ادبیات فارسی در هند.

مقدمه

بدر چاچی از شاعران قرن هشتم هجری و از پیروان توانای سبک شعری خاقانی است که از موطن خود، چاچ، رهسپار هند شد و در مدت اقامت در آن دیار با دربار سلطان محمد تغلق (۷۲۵ تا ۷۵۲ق) مرتبط بوده است.

دیوان بدر چاچی از لحاظ ترکیب کلمات، رعایت تناسبهای لفظی و معنوی و دقت در اصول زیبایی شناسی شعر از بهترین نمونه‌های شعر فارسی است؛ کثرت تلمیحات و اصطلاحات علمی (از قبیل نجوم، حساب، موسیقی، منطق و...) نیز از غنای فرهنگی وسیع او حکایت می‌کند، اما ضعف زمینه اخلاقی و عاری بودن از

*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور منطقه هفت - مرکز دزفول؛ مصحح دیوان بدرچاچی با استفاده از نسخ خطی معتبر و چاپهای سنگی موجود.

از دیگر موضوعات و مضامین شعر بدر می‌توان به شکایت از اوضاع زمانه و در رنج بودن اهل هنر، ستایش از خرد، بلندی طبع و استغنا، مذمت مداحی و دعوت به ترک زهد اشاره کرد.

از جمله مسائلی که در شعر بدر ملاحظه می‌شود سخنان متناقضی است که درباره موضوع واحدی مطرح کرده است، مثلاً در بسیاری از ابیات مخاطب را به میگساری فرا می‌خواند و به وصف باده و ساغر می‌پردازد ولی گاهی هم از شراب به «غسلین» و «آتش سردخردسوز» تعبیر می‌کند؛ گاه قصیده‌ای را به بیان مقامهای موسیقی اختصاص می‌دهد و گاهی از مخاطب می‌خواهد که از چنگ و دف اعراض کند و مطرب از سرپرده ازل می‌بخاورد؛ گاهی خواننده را به میگساری و ترک زهد دعوت می‌کند و گاه او را به بی‌اعتنایی به باغ دنیا و بی‌توجهی به طارم مقرنس چرخ توصیه می‌کند؛ در بسیاری از ابیات در وصف معشوق داد سخن می‌دهد و گاه نیز در مذمت عشق و معشوق مجازی سخن می‌راند.

به نظر می‌رسد که برخی از این تناقضها را باید نتیجه آن دانست که شاعر در «لحظه» زندگی می‌کند و عوالم درونی او در هر «حال» متأثر از محیط پیرامون اوست. بخشی از این تناقضها را هم باید به حساب متأثر شدن از جریانهای ادبی متنوع و متعددی گذاشت که در آن روزگار متداول بوده است.

یکی دیگر از موضوعات مورد علاقه بدر «معمّاگویی» است. اکثر این معماها به نام قلم، جام، تیغ و نام ممدوح است، اگر چه به تعبیر زنده یاد علامه جلال‌الدین همایی (۱۳۷۰: ۳۴۴)، این کار به درد کسی می‌خورد که بیکار در گوشه‌ای مانند زندان افتاده باشد. ولی از تفاوت و تغییر ذائقه‌های ادبی نباید غافل بود، علاقه‌ای که شارحان هندی به حل این گونه معماها نشان داده‌اند و تعریف و تمجیدی که پس از حل معماها از گویندگان آنها کرده‌اند، از رواج این شیوه سخنگویی در آن زمان و در آن سامان حکایت دارد، مگر نه این است که امروزه نیز برخی از شاعران و منتقدان، ابهام و پیچیدگی را از ضروریات شعر ناب می‌دانند.

بازتاب مستقیم یا غیر مستقیم اوضاع اجتماعی در شعر بدر ضعیف است و حوادث تلخی که در آن ایام بر سر مردم هندوستان آمده در شعر وی منعکس نشده

میگساری و توصیف قلم است و از این حیث شباهت بسیار با قصاید سلف او یعنی خاقانی دارد.

متن قصاید به مدح ممدوح اختصاص می‌یابد. بدر چاچی شاعری است مدّاح و همانند همه شاعران درباری از اینکه چهار رکن هفت اقلیم را برای مبالغه در مدح برهم بریزد هیچ ابایی ندارد. بدر در غالب این مدیحه‌ها به وصف شجاعت و بخشش و عدل و اسب و شمشیر و قصر و قلم ممدوح و مواردی دیگر از این قبیل می‌پردازد و در زمینه بزرگداشت ممدوح تا به آنجا پیش می‌رود که با محاسن خود درگاه سلطان را جارو می‌کند:

به دست هر همه، فرائشه از محاسن بدر

که او چو قلب اسد کلب راه دربان است

و مسلماً چنین کسی اگر در راه ستایش ممدوح مرتکب ترک ادب شرعی شود و به ارزشها و باورهای دینی بی‌اعتنایی کند جای تعجب نخواهد بود؛ اگر چه آن ممدوح، در ظاهر به جهت شمشیر زدن در راه همان اعتقادات به «غازی» ملقب شده باشد.

رواج و گسترش شعر خانقاهی در آن روزگار باعث شده که برخی از مضامین و کلمات عرفانی در شعر بدر نیز راه یابد، نظیر کوی عشق، کلید در عرفان، ساعی بزم قدم، ... به خصوص در قصیده‌ای با مطلع:

ای دل تشنه ساغر غم کش

ساغرغم به روی خرم کش

که در آن دردها و غمهای عرفانی را در چهره یک شاهد مشاهده می‌کند:

شاهد درد را عروسی کن

نیل رد بر عذار مرهم کش

و ظاهراً با توجه به همین مضامین است که مؤلف تذکره مخزن الغرائب (ج ۱، ص ۳۱۷) درباره شعر او گفته است: «از چاشنی فقر نصیبی داشت.» و مؤلف تذکره روزروشن (ص ۱۰۰) نیز بدر را «درویشی آزادی مشرب و نیکو سیرت» می‌خواند. البته این نفخه‌های عرفانی سطحی و گذراست و غالباً به سموم مدح زایل می‌شود.

بنابراین، اغلب ویژگیهایی که برای شعر خاقانی بر شمرده‌اند درباره شعر بدر چاچی نیز صادق است، از جمله اینکه:

«بسیاری اطلاع و احاطه وی بر لغات فارسی و عربی و اصطلاحات فلاسفه و اطباء و دقت ادبی او در ترکیب الفاظ سبب پوشیدگی آراء و افکار ساده وی گردیده ... و به قضیت انصاف باید گفت [که] رنج خوانندگان در ادراک مقاصد او با نتیجه‌ای که پس از غور و دقت و مراجعه به شروح حاصل می‌کنند برابر نیست... معلومات وی در قوت طبع وی بر ابداع تراکیب دستکاری قوی بوده است چه، پس از تتبع و نظر ژرف بدین نتیجه می‌رسیم که رابطه معنوی بسیاری از آن مفردات در حال ترکیب زاده تدریج علمی و اطلاعات وسیع گوینده آنها می‌باشد...» (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۶۱۵-۶۱۷).

سرودن قصاید طولانی، تجدید مطلع، انتخاب ردیف‌های دشوار نظیر افتاد، گیرد، گرفت، ریخته، به کارگیری قوافی کمیاب نظیر بهق، وهق، عقق و توسع معنی ردیف از دیگر ویژگیهای شعر بدر است که ظاهراً در اغلب موارد مذکور، شعر خاقانی را الگوی خویش قرار داده است.

زبان بدر چاچی از قرن هشتم کهنه‌تر است. آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم و ساکن کردن برخی از حروف متحرک به ضرورت وزن از نشانه‌های این کهنگی است. ظاهراً دور بودن بدر از ایران سبب شده است که تحولاتی که در عرصه زبان شاعران مقیم ایران روی داده بود به شعر او راه نیابد.

بدر چاچی در آرایه‌مند کردن کلام خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. شعر او مشحون از صنایع لفظی و معنوی است از قبیل ایهام، تشبیه، استعاره، مراعات نظیر، انواع جناس و الحق که در صنعت ایهام، ذهنی خلّاق و مبتکر دارد. ظرافت و هنر بدر در به کارگیری این ایهامها، هنر و صنعت خواجه شیراز را فرا یاد می‌آورد، و با تأمل در شعر او می‌توان به ایهامها و نکات تازه‌ای در شعر حافظ دست یافت، نظیر کاربرد دو پهلوی کلمه «زهی» که در شعر بدر علاوه بر معنی «صوت تحسین» به «زه کمان» هم اشاره دارد:

زهی کمان تو را تیر آسمان صدپی

برای چرخ زمه مشتری شود هر ماه

و به نظر می‌رسد که حافظ نیز در بیت

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

(دیوان، ص ۵۹۶)

است، از جمله قحطی هندوستان و پیدایش وبا در میان لشکریان که باعث مرگ و میر بسیاری از آنان شد (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ۱۲۲/۲، ۱۳۸). در حقیقت، دیوان بدر همچون شعر بسیاری از شاعران مدیحه‌سرا، آینه دربار است نه آینه اجتماع.

از جمله اشارات تاریخی در شعر بدر می‌توان به فتح قلعه نگرکوت، چتر سیاهی که بر سر سلطان بوده است، تصویر باز یا هما بر چتر، وجود فیل در لشکر، رسیدن خلعت و لوا از خلیفه و اینکه هر سال دوبار خلعت و لوای خلیفه می‌رسیده است اشاره کرد.

سروده‌های بدر چاچی از زمره دیرپاترین و متکلفترین اشعار ادب فارسی است؛ مؤلف مجمع‌الفصحی (ج ۱، ص ۴۳۶) وی را دارای «طرزی غریب» خوانده است، و از این روست که «اکثر مردم هند فخر می‌کنند که فلان کس دیوان [بدر] چاچ را درس می‌گوید» (هاشمی سندیلوی، ۱۹۸۶: ۳۰۵/۱). و به سبب همین تصنهاست که صاحب تذکره هفت اقلیم (۶۸۳) می‌گوید: «اگر چه شعرش نهایت دقت دارد اما از غایت پیچیدگی مفقود از مزه و کیفیت گردید» (ج ۳، ص ۶۸).

ادوارد براون (ص ۱۵۲) از بدر چاچی در کنار امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی در مقام سه شاعر که در هندوستان اشتهار و احترام تمام دارند و مردم هند مقام آنان را بعد از مولوی و سعدی قرار می‌دهند یاد کرده است. عزیز احمد (۱۳۶۶: ۱۱۱) اشعار بدر را نقطه تحوّل دیگر در توسعه سبک مخصوص هندی قلمداد کرده است. استاد سعید نفیسی (۱۳۴۴: ۲۰۳/۱) قصاید و قطعات وی را به سبک آذربایجانی دانسته و او را آخرین شاعری که بدین سبک سخن سروده، معرفی کرده است. در واقع، بدر چاچی یکی از تواناترین پیروان خاقانی است و شیوه بیان او بیش از هر کس به طرز خاقانی شباهت دارد. ماندگی شیوه سخن این دو شاعر تا به حدی است که به راحتی می‌توان برخی ابیات بدر را که در آنها به استقبال قصیده‌ای از خاقانی رفته است، در شعر خاقانی جای داد؛ انتساب این بیت مشهور بدر به خاقانی از شباهت مفردات و ترکیبات زبان این دو شاعر حکایت دارد:

آهوی آتشین را چون بره دربر آرد

کافور خشک گردد با مشک‌تر برابر

که در آنها لعل و عناب که هر دو استعاره از لب معشوق‌اند به ترتیب به پاره آتش و لعل مانند شده‌اند.

«مشبه‌به» در شعر بدر عمدتاً حسّی است و از محیط پیرامون زندگی او انتخاب می‌شود و همین توجّه شاعر به محیط اطراف سبب شده است که تصاویر شعر او «صبغه اشرفی» داشته باشد. ابن بطوطه (۱۳۷۰: ۷۲/۲) که هنگام عبور از هند به دربار محمد تغلق راه یافته و سالها در آن جا اقامت کرده است، کاخ سلطنتی را این گونه توصیف می‌کند: «... در فاصله بین در دوم و در سوم دکه بزرگی هست که نقیب‌القباعمود زرین در دست و کلاه زرین جواهرنشان که بر قلّه آن پر طاووس نصب شده بر سر، در آنجا می‌نشینند و نقیبان با دستارچه‌های زردوزی شده و کمرها و تازیانه‌هایی که دسته‌های زرین یا سیمین دارد در برابر او می‌نشینند». و درباره بارگاهی که برای سلام روز عید برپا می‌کنند چنین گزارش می‌دهد: «... در داخل آن از ابریشم رنگین شبیه درختانی با گلهای شکفته درآورده‌اند، این درختان را در سه ردیف قرار می‌دهند و در فاصله هر دو درخت تختی زرین می‌گذارند که نازبالشی با پوشش مخصوص بر روی آن قرار دارد و سریر اعظم و بخوردان شاهی را بر صدر تالار جای می‌دهند و آن سراسر از زرناب ساخته شده با پایه‌های جواهر نشان ... هر قطعه از سریر به علت سنگینی وزن طلا به وسیله چند تن حمل می‌شود، روی تخت ساده‌ای می‌گذارند و چتری مرصع به جواهر بر فراز آن می‌افزایند» (همان، ۷۸/۲). بنابراین، جای تعجب نخواهد بود اگر ببینیم که دو کلمه «زر» و «زرین» در این دیوان بیش از سیصد بار و کلمه «لعل» بیش از هفتاد بار تکرار می‌شود. تصویری که بدرچاچی در ابیات زیر از گیسوان فروهشته معشوق ارائه کرده است نیز ظاهراً ملهم از واقعیت است:

زلفش به سیه‌رویی شد خصم شه عالم

کز کنگره خورشید آویخت نگونسارش

همچنین در بیت زیر:

از زلف بتان کم‌شو آشفته که می‌دارند

سر زیر دو هندو را از طرف مه آویزان

زیرا در تاریخ فرشته (سنگی، ۲۴۲/۱) راجع به محمد تغلق می‌خوانیم: «... از همه رنگین‌تر آن که خود به رسم شکار بیرون رفت

ایهام تناسب بین «زه» و «کشیدن» را مورد توجّه داشته است. کلمه «خیال» نیز که در شعر بدر چندین بار از جمله در بیت زیر - با ایهام به معنی موسیقایی آن به کار رفته است:

عروس زهره در ایوان برکشیده چرخ

خیال نسخه جاه تو می‌کند تحریر

مورد توجّه حافظ نیز بوده است:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم

کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال^۱

(دیوان، ص ۶۱۰)

کثرت تشبیه و استعاره یکی دیگر از ویژگیهای آشکار شعر بدر است. فزونی استعاره‌ها در این اشعار تا به حدّی است که شعر به صورت چیستان و معما درمی‌آید، نظیر این بیت:

مار زرانده بین در دهنش مشک‌تر

مورچه بین صدهزار در پی او بر قمر

که در وصف قلم است و مار و مشک و مورچه و قمر به ترتیب استعاره از قلم، مرکب، سیاهی حروف و کاغذ است، و در بسیاری از موارد - چنان که معنی مجازی یکی از کلمات دانسته شود - پی بردن به معانی استعاری کلمات دیگر آسان خواهد بود؛ مثلاً در این بیت:

مهمان کنم خیال رخس را به آب شور

در کاسه‌های نقره بر این سفره زرش

اگر بدانیم که کاسه نقره استعاره از چشم است پی بردن به اینکه آب شور و سفره زر به ترتیب استعاره از اشک و رخسار زرد است دشوار نخواهد بود. علاقه بدر به استعاره تا آن جاست که کلمه‌ای را که خود در مقام استعاره است به چیز دیگری تشبیه می‌کند، نظیر این بیت:

تا بود لعل یار وقت سخن

پاره آتشی که بر بَرَد است

و نیز این بیت:

ای زلف عنبرینت شمشاد لاله‌پرور

عناب شکرینت لعل ستاره دربر

۱. «خیال» نام نوعی تصنیف که از فرهنگها فوت شده است. مراجعه شود به کتاب تحفه الیهند تألیف میرزاخان بن فخرالدین محمد، تصحیح و تحشیه دکتر نورالحسن انصاری، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۳۵۳ و ۳۵۹.

رفتن چشمه»، «رسیدن چشمه به ماهی» و «آب دادن از آتش» را نیز می‌توان از مقوله‌تعبیر متناقض‌نما به حساب آورد. بحث درباره شیوه شاعری بدرچاچی را با ذکر برخی از ویژگیهای نادر شعر وی به پایان می‌بریم:

- اسکان متحرک

ساکن کردن حرف متحرک که در شعر به ضرورت وزن واقع می‌شود از ویژگیهای سبک خراسانی است که به ندرت در شعر دوره‌های بعد راه یافته است:

نمی‌رسد به گریبانش دست زنگی شب
که تُرک روز به غایت بلند بالا شد
ای هفت طاق طارم بر آستانت مدغم
وی پنج شاخ دریا در آستینت مضمّر

- زاید بودن یک حرف در تقطیع

سه حرف است نام آن طوطی سلب کر تن زبان دارد
دو بلبل زیر خود دارد که او را چارصد شد سر

حرف «ت» در «است» از وزن خارج است.

- تنایع اضافات

در زیرِ بالِ بازِ زرِ چترِ آلِ شاه
هفت آسمان زیک‌مگس سبز کمتر است
فروغِ آینه سینه مبارکِ توست
شروقِ پرتو شمعِ معارفِ سبحان

- ذکر ضمیر قبل از مرجع آن (اضمار قبل از ذکر)

هست روزان و شبان برتن زارش گریان
باعدوی توجه گرمی است تب سرما را

مرجع ضمیر «ش» در «زارش»، «عدو» است که پس از آن آمده است.

شاید اگر از کمین کم رسدش در دسر
بدر چو از مهر شاه یافت فقاغ گلاب

مرجع ضمیر «ش» در «رسدش»، «بدر» است.

ضمیر «این» برای اشاره به دور تو و ضمیر «آن» برای اشاره به نزدیکتر (برخلاف قاعده)

و چندین هزار هزار رعیت را کشته و غارت کرده، فرمود که سرهای ایشان را بر کنگره‌های حصار آویختند.» و از این قبیل است تصویری که در بیت زیر از «چشم» و «مردمک چشم» و «ابرو» ارائه کرده است:

حاجبان پیوسته در محراب زان رو آورند
ترک مستی را که طفل هندوش اندر براست

که ظاهراً با توجه به دقت و مراقبتی که سلطان محمد در امر اقامه نماز داشته، سروده است. ابن بطوطه (۱۳۷۰: ۷۱/۲) در این باره می‌گوید: «سلطان درباره نماز و اقامه جماعت بسیار متعصب بود و ترک آن را سیاستی شدید می‌کرد ... و هر کس هنگام اقامه نماز جماعت به مسجد نمی‌رفت سیاست می‌شد».

بدر در اشعار خود به ترکیب‌سازی نیز توجه خاصی داشته است. تجزیه و تحلیل دستوری این کلمات مرکب مجال دیگری طلب می‌کند. در اینجا فقط به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود: قلمز «دجله حباب»، «سلطان کیتباده غلام»، «آرش کمان رستم»، «آرش ابرش سپهر»، «بهرام نسل رستم»، «مریم کرم نخل»، «عیسی هنر عاذر»، «تیغ منوچهر چهر مهر» همچنین این بیت که در آن هشت کلمه مرکب آمده است:

نبی نام و نبی مسند ملک قدر و ملک رفعت
خضر علم و سکندر جد عمر عدل و علی احسان

در میان این کلمات مرکب، چند مورد با جزء پیشین «سر» ساخته شده است که بعضی از آنها در فرهنگها یافت نمی‌شود نظیر «سرمائده»، «سرسبجه»، «سرغزل»، «سرگنبد»، «سردایره» و ... بدر از اعداد نیز در ساختن کلمات مرکب استفاده فراوان برده است و مراجعه به فهرست لغات و تعبیرات دیوان او نشان می‌دهد که کلمه «هفت» (هفتم) بیش از شصت بار در این دیوان به کار رفته است.

ترکیبها و تعبیرهای متناقض‌نما نیز در شعر بدر بسامد نسبتاً بالایی دارد، از آن جمله است: «کمال نقصان»، «آتش سرد»، «آب خشک»، «آتش تر»، «بیوه زن پنج‌شویه»، «درست‌قلب»، «آب تشنه»، «کافور گرم»، «مشک سرد»، «برف خشک»، «چشمه بی‌نم»، «سایه خورشید افروز»، «گویای خموش»، «یخچه فروز آتش‌تر» و «آتش یخچه‌نما». تعبیری نظیر «محن آباد»، «سایه انداختن بر آفتاب»، «مجمع دل‌های پریشان احوال»، «از دو طرف

در بیت فوق، «کمان ابرو» به جای «کمان ابرو» به کار رفته است. غیاث‌الدین در غیث‌اللغات در مدخل «اضافت»، ساقط شدن کسره علامت اضافه را از آخر مضاف (با وجود مقدم بودن مضاف) در چند مورد جایز شمرده است از جمله: «الفاظی که در اواخر آنها بعد مدّه نون باشد و علی‌العموم این قاعده فکّ اضافت در این قسم نون جایز نباشد مگر آنکه چند لفظ بر سمع موقوف باشند نه بر قیاس»، و همین بیت را از بدرچاچی مثال آورده است.

خُلُق تو و قدر تو این حسن و آن علی
دست تو و تیغ تو این یم و آن ذوالفقار
مرجع ضمیر «این» و «آن» در مصرع اول به ترتیب «خلق» و «قدر» و در مصرع دوم، «دست» و «تیغ» است.
با گوهر نظم من بحر سخن غیری
آبی ندهد هرگز در بزم شه عالم
کین برگ گل است آن خار، این لعل خوشاب آن سنگ
این درتر است آن خاک، این شهد و گلاب آن سم

– تخفیف در کلماتی که کمتر به صورت مخفّف آمده‌اند
«خوهد» به جای «خواهد»:

شب ز سر هالالت از سلسله بر سر نهد
مه ز قصب امان خوهد چادر مستعار را
طفل مرادت از خوهد قلب مراتب جهان
مادر خاک را مکان بر سر نه پدر نهی

مرجع ضمیر «این» در این بیت اخیر، «گوهر نظم من» و مرجع ضمیر «آن»، «بحر سخن غیری» است.

– زاید بودن ضمیر

قمر در کهکشان مرغی است کش در آشیان شب
به گرد خرمن او ارزن زر بی شمار افتاد

با بودن ضمیر «او» در مصرع دوم، ضمیر «ش» (کش: که او را) در مصرع اول زاید است.

«خوهر» به جای «خواهر»:
روز و غا که از سر پرچم رایت ظفر
سلسله‌های عنبرین بر سر سه خوهر نهی

کان ماه دو هفته است که بر پنج هلالش
هر لحظه ورا جانب پروین سفر افتد
مرسلیمان را که کوس «ربّه‌بلی» زد نخست
سربه مهرش مصحف از داوود خوش‌الحان رسید
به تیغش بند بردارند و سر ببرند، آنگاهی
سیه سازند رویش را چو خصم آل بهرامش

«نشستن» به جای «نشستن» («نشستی» به جای «نشستی»):
که دید بادی شستی میان آب روان
که هشت ماهه مسافت رود به یک دو قدم

– آمدن صفت مبهم «هر» بر سر کلمه جمع

در گرد او برای تماشای خلق را
اظهار کرده هر فرقی آیین خوبتر

– هر همه

به دست هر همه، فراشه از محاسن بدر
که او چو قلب‌اسد کلب راه‌دریان است

«هر همه» به معنی «همه» است و بیشتر در سخن شاعران و نویسندگان منطقه ماوراءالنهر به کار می‌رفته است. غیاث‌الدین «هر» را در این تعبیر زاید دانسته است.^۲

این ویژگی در قصایدی که در آنها ضمیر «ش» در پایان بیت آمده است بیشتر دیده می‌شود زیرا که در این‌گونه موارد ضمیر «ش» جزء حروف قافیه محسوب می‌شود و از تکرار آن گریزی نیست. شارحان گاهی این ضمیرها را «زاید» و «گاه جهت» «تأکید» و گاهی نتیجه تحریف کاتبان دانسته‌اند و در برخی از موارد نوشته‌اند که، زیادت حرف «ش» در محاوره قدمای عجم بسیار آمده است.

– ساقط شدن کسره

روی زمین چو تیر شد راست به پشت کلک تو
جز کجی که در کمان ابروی طاق دلبر است

۲. از افادات شفاهی استاد دکتر شفیعی کدکنی به نگارنده.

در لغت‌نامه آمده است: «اگر چه مُعْظَم و مُعْظَم قریب‌المعنی هستند اما اغلب نخستین در مورد اشخاص محترم و بزرگ و اشیای مقدّس به کار می‌رود و دومین در مورد اماکن و شهرها و...».

– عالم صغرا

همیشه تا کره خاک خنگ گردون را
بساط عرصه میدان عالم صغراست
برای «عالم»، صفت مؤنث (صغرا) آورده است.

– «رنگ» به معنی «مانند»

بگرفتمش در بر چو چنگ من در نوازش او به جنگ
صد عنبر زنجیر رنگ از مشک در پار ریخته

در بیت بالا «رنگ» در حکم یکی از ادات تشبیه و به معنی «مانند» به کار رفته است، زنجیر رنگ: زنجیر گونه، شبیه زنجیر.

– استعمال «ده و دو» به جای «دوازده»

اصل پرده بجز ده و دو نیست
راست و مایه و مخالف راست

– تشویر کردن به جای تشویر دادن

زمکر طاعن طاعون گرفته ایمن باش
که بانگ سگ نکند نورماه را تشویر

– استعمال کلمه «پُر» در معنی «بسیار»

عالم خرد و بزرگ آب از او می‌یابند
اوهم از گریه پرساخته خود را بی‌آب
یکروزه عطای تو صدحاصل کونین است
چون بخشش تو عمرت پرباد فراوان باد

– استفاده از دو حرف اضافه برای یک متمم

ز رنج ریش که از نیش عقرب آمد بیش
ز درد خویش به خود برچو مار پیچان است
ز دستش مرغ زرین را چو از مقار قار افتاد
سر زلف سیاه شب به مه بر تار تار افتاد

– برای ... را

گشاده گویم عیدی است خلق را آن دم
که بسته گردن خصمت برای قربان راست

– تشبیه خط معشوق به مار

خط تو بر گردگل مارشکن درشکن
چشم تو در باغ حسن آهوی نرگس چرا
تنم در دیده مردم چو مور زرد در جنبش
خطت بر لاله چون مارسیه بر آتشی پیچان
ای بت ماه خند مارخط موی میان
چند آخر به یکی موی کشی کوه گران

مانند کردن «زلف» به «مار» و «خط» به «مور» در ادب فارسی نمونه‌های فراوان دارد ولی مانند کردن خط به مار متداول و مشهور نیست، البته در بیت نخست در بعضی از نسخه‌ها به جای «خط» زلف آمده است ولی ضبط بیت دوم در همه نسخه‌ها و بیت آخر در اکثر نسخ مطابق صورت منقول است.

– «دویت» به جای «دوید»

چو این خطاب زما پیش خان فرو خوانی
به دست بوس دویتش چو خامه سجده‌کنان

«دویت» استعمال کهن و نادری است از فعل «دوید» که تنها یک بار (همین بیت) در دیوان بدرچاچی به کار رفته است و قصد شاعر آن بوده که با آوردن «دویت» که به معنی «دوات» هم هست با «خامه» ایهام تناسب بسازد. شارحان، به این کاربرد خاص توجه نداشته‌اند و «دویت» را «دوات» معنی کرده‌اند و در توضیح این بیت، توجیه‌های نامربوطی ارائه داده‌اند.

– «برآب» به معنی شتابان

در آن جناب درآیند و رخ بر آب نهند
چو خاک بر در دارای ملک قتلغ خان

«برآب» به معنی بیدرنگ و شتابان است؛ این تعبیر در شعری از انوری نیز آمده است (لغت‌نامه، ذیل «برآب نوشتن»):

به هر چه مفتی رایت قلم گرفته به دست
قضا برآب نویسد جواب فتوا را

شارحان از معنی مذکور غفلت کرده، در توضیح بیت به اشتباه افتاده‌اند.

– به کار بردن «معظم» به عنوان صفت برای «حصار»

بر این حصار معظم شهشه عالم
به شب درآمد با صد هزار عز و علا

- از پی ... را

سپهر بر در او پرده نگارینی
که راه بسته مدام از پی مخالف راست

- مر... را

کلک تو تا بر قمر شعر سیه بافته
مر قصب پوده را کرد رفو ماهتاب

- که تا

بداد چرخ به هندو قبای مروارید
که تا جمال بپوشید ترک زرد کلاه
به کار رفتن «تا» پس از «که» جنبه تأکید دارد.

- «راست که» به معنی «همین که»

در نظر اختران سایه نمود آفتاب
راست که بر سر فراخت چتر شه بحر و بر

- به کار بردن «بر» به عنوان حرف اضافه پسین (post position)

چه راحت هابود آن دم که آید در برم دلبر
اگرچه بازم از غمزه جراحته نهاد دلبر

در مصراع دوم «دلبر» به جای «بر دل» به کار رفته است.

- حذف حرف اضافه

هم‌به تاریخی که مه برسال هفصدشدفزون
زین سفر ماه محرم سابق شعبان رسید
یعنی: در ماه محرم

تا زیربال طوطی طاووس شب‌نما را
هر صبح در ریاید عشقای زرد شهپر
یعنی: تا از زیر بال ...

شاه سپاه هند که ماه است نام او
پرکرد طشت‌های زمرد درست زر
یعنی: ... از درست زر

- «تا» به معنی «همین که»

خط سفید کشد صبح تا فرو ریزد
هزار نقطه زر از شب سیاه ورق
کیسه زرتا فتد از کمر ترک روز
بر سر هندو نهاد مه لگن پر درم

در پایان، نسیب یکی از قصاید او برای حسن ختام نقل می‌شود:

چون رفت سوی ماهی از دلو چشمه‌خور
در آب خشک ما را پیش آر آتش تر
زان پیش کاسمان را خیاط صبح دوزد
برخرقه کبودش یک پاره معصفر
زان پیش کاسمان را طبّاخ صبح‌بند
بر هفت‌خوان گردون یک طاسک مزعفر
خور با سیاه چشمان وقت سپیده‌جامی
کز جرعه خاک مجلس پوشد لباس احمر
دریا میان زورق صد بار موج خون زد
بر پشت ماهیانش یک دم سوی لب‌آور
روشن‌دلان ندیدند یک ذره تفاوت
از آفتاب گردون تا آفتاب ساغر
آهوی آتشین را چون بره در برآرد
کافور خشک گردد با مشک تر برابر
شب زنگی است گریان آینه‌ایش برکف
صبح است ترک‌خندان دستار زرد برسر
بگریخت ادهم شب زین پلنگ بر پشت
چون بست شاه مشرق هرآی زر بر اشقر...

نتیجه

بدر چاچی از شاعران صنعتگری است که شعر او در ایران مهجور مانده است و تأمل در شعر او می‌تواند نکاتی تازه را در شعر شعرای متقدم آشکار سازد.

منابع

- ابن بطوطه (۱۳۷۰)، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، ج ۵، تهران، آگاه.
- بدرچاچی، دیوان (نگارنده آن را با استفاده از چهار نسخه خطی و دو چاپ سنگی تصحیح کرده است که به زودی منتشر می‌شود).
- براون، ادوارد (۱۳۲۷)، از سعادت تا جامی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران.
- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲، تهران، خوارزمی.
- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران، علی‌اکبر علمی.
- رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۶۶)، کاشف الاسرار: شرح قصاید بدر چاچی، ج ۲، لکهنو، نولکشور.
- عزیزاحمد (۱۳۶۶)، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه تقی‌لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، کیهان.
- فرشته، محمدقاسم، تاریخ فرشته، چاپ سنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۸)، سخن و سخنوران، ج ۳، تهران، خوارزمی.
- مولوی، محمدمظفر حسین صبا (۱۳۴۳)، تا کره روز روشن، تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، رازی.
- میرزاخان بن فخرالدین محمد (۱۳۵۴)، تحفه الهیاء، تصحیح و تحشیه دکتر نورالدین انصاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران (چاپ میهن).
- هاشمی‌سندیلوی، شیخ احمدعلی خان (۱۹۸۶)، مخزن الغرائب، به اهتمام محمدباقر، لاهور.
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مفسف، تهران، امیرکبیر.
- همای، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۷، تهران، نشر هما. ■